

گریز از مرگ، یادواره قتل عام "خوجالی"

ائلمان محمد اوف

ترجمه از انگلیسی: دکتر علی قره‌جه‌لو

(برگرفته از "آذربایجان انترنشنال"، پائیز ۱۹۹۹)

برای اطلاعات بیشتر پیرامون فاجعه نسل‌کشی در خوجالی به سایت زیر مراجعه کنید:

[web at geocities.com/capitolhill/5078/index.htm](http://web.at.geocities.com/capitolhill/5078/index.htm)

خوجالی شهر کوچکی بود که با داشتن تنها فرودگاه منطقه قره‌باغ بخود می‌بالید. این شهر یکی از هدفهای اصلی ارمنی‌ها بود که از سال ۱۹۸۸ به بعد مرتباً زیر آتش توپخانه آنها قرار داشت تا این که رویداد وحشتناک و باور نکردنی بوقوع پیوست، قتل عامی شبانه در ۲۶-۲۵ فوریه ۱۹۹۲ اتفاق افتاد.

آنها یک روز بعد به محل قتل عام برگشتند همه جا شواهدی از کشتاری وسیع را مشاهده کردند. اجساد مردان، زنان و کودکانی که اعضای بدنشان قطعه قطعه شده بود. بعضی از آنها از پشت و بعضی دیگر از ناحیه سر و از فاصله‌ای بسیار کم مورد اصابت گلوله قرار گرفته بودند. بعضی‌ها پوست سرشان کنده شده و برخی دیگر اعضای بدنشان گم شده بود.

المان محمد اوف بخشدار خوجالی و مسئول دسته‌های مدافع منطقه، زمانی که قتل عام اتفاق افتاد در خوجالی بود و کمک نمود تا آنها یک زنده مانده بوند، بتوانند به "اقدام"

شهر کوچک آذربایجان در ۱۵ مایلی خوجالی فرار نمایند. محمداوف وحشت آن روزهای غیرقابل تصور را بازگو میکند.

حمله به خوجالی فوق‌العاده دقیق سازماندهی شچده بود. حدود ۷/۳۰ عصر روز ۲۵ فوریه از پست دیده‌بانی "نوراقیل" اطلاع رسید که آنها واحدهای پیاده‌ای را دیده‌اند که به سمت دهکده پیش می‌روند، بلافاصله پستهای دیده‌بانی دیگر را چک کردم تا بینم چه اتفاقی دارد می‌افتد. در عرض ۱۵ دقیقه گزارش‌هایی از سای‌یر دیده‌بانی‌ها دریافت کردم، آنها نیز تأیید کردند که نیروهای پیاده ارمنی از جهت‌های مختلف بسوی خوجالی در حرکت‌اند. زنگهای خطر را به صدا در آورده و به مرکز رفتم تا نیروهایمان را جمع آوری کرده و آماده دفاع شویم.

حدود ۳ ساعت طول کشید تا آرامنه توانستند خوجالی را محاصره نمایند (از ساعت ۷/۳۰ تا ۱۰/۳۰) این کار یک عملیات نظامی بود که دقیقاً برنامه ریزی شده بود. البته اگر کمک و پشتیبانی روسها نبود ارمنی‌ها قادر باینکار نبودند تیپ موتوریزه پیاده ۳۶۶ نیروهای وزارت کشور روسیه مستقر در "استپاناکرت" (مرکز قره‌باغ که بعد از استقلال آذربایجان با نام اصلی قبل از دوران شوروی "خان‌کندی" نامیده میشود) در آن موقع به ارمنی‌ها کمک‌های لازم نظامی برای عملی کردن این حمله را نموده بود. آن به اصطلاح تیپ نظامی بیطرف وزارت کشور روسیه همچنین ارمنی‌ها را با انواع سلاحها مجهز نموده بود.

ما هیچگونه تجهیزات نظامی سنگین نداشتیم، بزرگترین سلاح ما یک مسلسل بود. مابمدت ۳ ساعت تلاش کردیم تا "اقدام"، "شوشا" و سایر آبادیهای قره‌باغ را از این حمله‌آگاه نمائیم. تقاضای کمک کردیم ولی کمکی بمان نرسید. در ساعت ۱۱ ارمانه آتش‌گشودند. تما تانگ‌ها و توپهای آنها همزمان آغاز به شلیک کردند.

گلوله‌های توپ مثل باران روی سرمان میریخت. تمام خانه‌های تازه ساخت چوبی فنلاندی و چک در آتش سوختند. مردم زنده زنده در آتش میسوختند. همه شوکه شده بودند. بخاطر می‌آورم که چگونه زنان و مردان مسن و بچه‌ها گریه میکردند و

فریادمی کشیدند و وحشتزده باین سو و آنسو می‌دویدند. صدا و فریاد آنها هنوز در گوشم طنین‌انداز است. فکر نمی‌کنم هرگز بتوانم آن صحنه‌ها را فراموش کنم.

گریزی دشوار

ما تلاش کردیم تا در مقابل حمله ارمنی‌ها از خود دفاع نمائیم، ولی نیروی ما در مقایسه با آنها بسیار ناچیز بود. غیر ممکن بود که بتوانیم در مقابل ستونهای تانگ و توپ و نفربرهای زرهی آنها از خود دفاع نمائیم. در زمان کوتاهی شهر بکلی ویران شد. زخمی‌های زیادی بر روی زمین افتاده بودند. تا ساعت ۳ صبح میدانستیم که اگر ارمنی‌ها وارد خوجالی شوند کسی زنده نخواهد ماند.

راه دیگری نبود و میبایستی فرار نمائیم. از ۳ طرف محاصره بودیم، تنها راه گریز از طریق جنگل بود ولی جاده منتهی به جنگل نیز تحت کنترل ارمنیها بود. به مردم کمک کردیم تا از رودخانه کم عمق سر راه عبور نمایند. "الیف‌حاجی‌یف" رئیس فرودگاه خوجالی و من آخرین نفری بودیم که از رودخانه گذشتیم. مردم آنطرف رودخانه منتظر ما بودند، وقتی به آنها رسیدیم تصمیم گرفتیم که راهنمای آنها باشیم.

آن سال زمستان بسیار سختی بود و جنگل پوشیده از برف. خیلی‌ها پا برهنه بودند و بدون کم‌ترین لباس گرم، زیرا فرصتی برایشان باقی نمانده بود تا چیزی با خود بردارند. تصور کنید- آنها مجبور بودند از رودخانه‌ای سرد و یخ‌زده گذشته و از جنگلی پر برف عبور نمایند- خیلی‌ها از سرما تلف شدند و دیگران دچار سرما خوردگی شدید شدند.

در جنگل سعی کردیم با آبادی نزدیک، "ا قدم" تماس بگیریم، می‌خواستیم وضعیت خود را به اطلاع آنها رسانده و تقاضای کمک نماییم و بخواهیم حمله‌ای را بسمت "عسگران" سازماندهی نمایند. امیدوار بودیم که نیروهای ارمنی برای مقابله با آن حمله بدان سو متوجه خواهند شد، لذا برای عبور از جاده امکانی برای ما دست خواهد داد، ولی نتوانستیم هیچ‌کمکی دریافت نمائیم.

حادثه‌ایکه برای "تلمان اوروج اوف" رخ داد هرگز فراموشم نمیشود. وقتی همسرم از جنگل میگریخت صدای گریه کودکی را میشنود، ابتدا نمی‌تواند سمت صدا را تشخیص دهد، ولی بعد کودک شیر خواره را از زیر بدن مرده "اوروج اوف" پیدا میکند. او از ناحیه سینه گلوله‌خورده و از پشت بزمین افتاده بود، همسرم جسد را برگردانده و از زیر جسد کودک را پیدا کرده‌بود. وقتی آنها فرار میکردند تلمان کودک ۳ ماهه خود را پشت خود بسته بوده، کودک بیچاره زیر پدرش گیر کرده بود. امروز همان کودک با مادر بزرگش زندگی میکند.

در حدود ۲-۳ کیلومتر دورتر از "اقدام" نزدیک "نخجوانیک" به انتهای جنگل رسیده و خود رادر محلی بسیار باز دیدیم. آنچه که ما قادر به تشخیص آن نشدیم دامی بود که ارمنی‌ها برای ما پهن کرده بودند. ارمنی‌ها در آنجا در درون گودالها منتظر ما بودند. آنها میدانستند که هرکسی زنده مانده باشد، برای نجات خود مجبور خواهد شد که از آن ناحیه عبور نماید. آن موقع نزدیک صبح بود و هوا داشت کم کم روشن می‌شد.

در آنچنان شرایطی دیگر فرصتی نیست تا فکر کنی چه باید کرد. من با نفر دیگر سعی کردیم باشلیک سلاحهایمان پوششی برای دیگران ایجاد نمائیم. به گروهای کوچکی تقسیم شده و موضع گرفتیم و به همه گفتیم، هر کی میتواند با سرعت به سمت دیگر بدود. زره پوشهای ارمنی نزدیک‌تر و نزدیک‌تر شده و سپس آتش گشودند. بسیاری از ماها در آن دام جان خود را از دست دادند و فقط تنی چند توانستند از مهلکه نجات پیدا کنند. در گروه ما ۱۰ نفر بودند ۵ نفر آنها زخمی شدند، ما در گروهمان ۴ تا اسلحه داشتیم و میدانستیم که قادر به شکستن محاصره نخواهیم شد. تا آن موقع نجات یافتگان از خط جبهه رد شده و ما را با نیروهای نظامی ارمنی پشت سر گذاشته بودند. اگر حرکت میکردیم میبایستی با آنها مقابله میکردیم، تصمیم گرفتیم خود را در جنگل پنهان نمائیم. ۲۴ ساعت در آنجا ماندیم، صبح روز بعد یعنی ۲۷ فوریه تصمیم گرفتیم تا راه خود را بسوی "اقدام" ادامه دهیم، صبح زود را انتخاب کردیم تا شاید بتوانیم بدون اینکه آرامنه را متوجه خود نمائیم از آنجا دور شویم زیرا میدانستیم که ارمنی‌ها بعد از جنگی طولانی

میایست در حال استراحت باشند. کار آسانی نبود و ماهمگی گرسنه و خسته بودیم بعلاوه شرایط هوا هم بر علیه ما بود، برف و سرما و مه عبور مارا دشوارتر مینمود.

منطقه را خوب نمی شناختیم و مه غلیظ سبب می شد تا نتوانیم را پیدا نمائیم. حدود ۴-۳ ساعت طول کشید تا از آنجا خارج شدیم، بعضی وقتها راه را گم کرده و دور خود میگشتیم و به همان نقطه اول میرسیدیم، بالاخره رودخانه "قارقار" را گذشته و حدود ساعت ۹ صبح به "اقدام" رسیدیم یگراست بمرکز نظامی اقدام رفتم ولی کسی در آنجا نبود، به باکو تلفن کردم و تقاضای گفتگوی مستقیم با پرزیدنت را نمودم، گفتند اینجا نیست، تقاضای گفتگو با نخست وزیر و رئیس شورای عالی را کردم، ولی هر بار تقاضای من رد شد. سپس به "راحییم قاضی اوف" وزیر دفاع تلفن کردم که در آن موقع در "شوشا" بود، با او درباره قتل عام گزارش داده و گفتم که خیلی ها زخمی و اسیر شده اند و از وی خواستم آنچه را که اتفاق افتاده به اطلاع مردم برساند.

خبر رسانی نادرست

روز بعد وقتی روزنامه "سحر" را خواندم و نام خود را در میان لیست کشته شدگانی مانند "توفیق حسین اوف" فرمانده گردان خوجالی، "الیف حاجی یف" رئیس فرودگاه خوجالی، "المان محمد اوف" رئیس شورای خوجالی دیدم داشتم شاخ در می آوردم. باز وقتی گزارش یکی از روزنامه های دولتی و تلویزیون آذربایجان (AzTv) که: "ارمنی ها به خوجالی حمله کرده ولی در مقابل نیروهای ما سریعاً عقب نشستند" را خواندم شوکه شدم. آنها اعلام میکردند که در این درگیری فقط عده ای از مردان خوجالی کشته شده اند و چیزی از قتل عام فجیع مردان و زنان و کودکان نمی گفتند!

جمعیت خوجالی ۷ هزار نفر بود ولی وقتی عملیات نظامی در سال ۱۹۸۸ آغاز گردید و ارمنی ها شروع به بمباران منطقه کردند خیلی ها از شهر رفتند. تا فوریه ۱۹۹۲ جمعیت خوجالی ۳ هزار نفر بود. از این ۳ هزار نفر تقریباً ۱۱۰۰ نفر بخاطر نجات جان خود از شهر گریختند، ۱۲۰۰ نفر دیگر یا زندانی شدند و یا گروگان گرفته شدند، البته

بیشتر آنها بعد از چند روز یا آزاد شدند و یا با اسرای ارمنی مبادله شدند. "الله وردی باقیروف" رهبر جبهه خلق در اقدام کمک نمود تا ما بتوانیم زندانیان را آزاد نماییم. زندانیان در شرایط بسیار بدی در زندانها و یا زیر زمینها بسر میبردند. بسیاری از آنها بعد از آزادی از زندان یا فلج شدند و یا مبتلا بیک نوع بیماری شدند. عمه و عموی من هر دو زندانی شده بودند ولی بعداً مبادله شده و آزاد گردیدند، ولی بیچاره زن عمویم بیش از ۳ روز نتوانست زنده بماند، ارمنیها در زندان به آنها آمپول مخصوصی تزریق کرده بودند. آخرین باریکه زندانیان آزاد شدند ژوئن ۱۹۹۲ بود، ولی ۱۵۰ تن از مردان خوجالی هنوز هم مفقود الاثراند! ما حتی اکنون هم نمیدانیم که آیا آنها زنده اند یا مرده. ما بهمه سازمانهای ذیربط بین المللی در این رابطه مراجعه نموده ایم.

دیدار دوباره از صحنه قتل عام

"چنگیز مصطفی یف" (۱) خبرنگار تلویزیون بعد از حادثه، به همراه دو هلی کوپتر نظامی به صحنه قتل عام میروند و میتواند تمام صحنه را فیلمبرداری نماید. آنها از هوا منطقه ای در حدود ۱ کیلومتر را دیده بودند که پوشیده از جسد بود ولی خلبانها ترسیده بودند پائین بیایند زیرا منطقه هنوز زیر کنترل ارمنی ها بود.

ارمنی ها به آنها شلیک میکنند ولی پلیسهای همراه آنان که بمنظور جمع آوری اجساد و تحویل آنها به بستگان شان آمده بودند فقط میتوانند ۴ جسد را بردارند.

دومین فیلمبرداری چنگیز که چند روز بعد انجام میشود با اولی فرق داشت. نشانه های قساوت و بیرحمی روشنتر و آشکارتر بود. ارمنی ها بعد از روز اول قتل عام دوباره به منطقه برگشته و قتل عام وحشیانه دیگری را ترتیب داده بودند. اگر کسی نیمه جانی داشته تمام کُش کرده بودند. نمونه های زیادی از بی حرمتی به اجساد دیده می شد. پوست سر عده ای کنده شده و چشمان عده دیگری را در آورده بودند.

مطابق نتایج آزمایشات پزشکی، ۵۶ نفر از قربانیان بطور بسیار فجیع عادی بقتل رسیده بودند. در میان آنان زنان، کودکان و افراد مسن بوده‌اند. اجساد بعضی نشان میداد به هنگامیکه قربانیان زنده بوده‌اند پوست سرشان کنده شده بود. ارمنی‌ها اعضای مختلف بدن: سرها، دستها، پاها و گوشهای قربانیان را بریده بودند و بعضی‌ها را زنده زنده سوزانده بودند.

"توکل امیروف" و همسرش "خزان گل امیروف" بهمدیگر طناب پیچ شده و در مقابل چشمان ۳ فرزندشان زنده زنده سوزانده شده بودند. مادران را وادار کرده بودند تا بریده شدن سر فرزندانشان و یا کشته شدن آنها زیر قنناق تفنگ را نظاره کنند. اینها جنایاتی تمام عیار و فراموش نشدنی بودند.

بسیار دشوار است که نتایج این قتل عام را تصویر نمود، ولی ما میدانیم که حداقل ۶۱۳ نفر در این قتل عام از میان رفتند. ۲۵ کودک هر دو والدین خود را از دست دادند. حدود ۳۰۰ کودک یکی از والدین خود را از دست دادند و ۸ خانواده بکلی نابود شدند. از قربانیان ۱۰۶ نفر زن ۵۹ نفر کودک و ۷۰ نفر افراد مسن و بقیه مرد بودند.

با قتل عام خوجالی ارمنی‌ها نقشه خود برای اشغال قره‌باغ را آغاز کردند. چنانکه آنها بسوی "شوشا"، "لاچین" و سایر شهرهای داخل قره‌باغ و سپس بآنطرف مناطق "اقدام"، "فضولی" و شهرها و دهات دیگر سرازیر شدند. آذربایجانی‌ها برای اینکه به همان سرنوشت دچار نشوند از این مناطق گریختند. صدها هزار نفر هنوز هم نتوانسته‌اند به خانه و کاشانه خود باز گردند.

چنگیز ابتدا خبرنگار رادیو تلویزیون آذربایجان (AzTv) و سپس خبرنگار تلویزیون امریکائی ABC در آذربایجان بود. او بالاخره در جبهه "نخجوانیک" به هنگام انجام وظیفه و خدمت به مردم آذربایجان در اثر انفجار گلوله توپ کشته شد.

برای اطلاعات بیشتر درباره قتل عام خوجالی میتوانید به وب سایت زیر مراجعه نمایید.

